

بررسی نقش و جایگاه طبقه کارگر ایران در تحولات اجتماعی

در میز گرد اقتصاد سیاسی «دانش و مردم»

دکتر فریبرز رئیس دانا، دکتر پرویز صداقت، دکتر محمد مالجو



سیامک طاهری:

از دوستانی که دعوت ما را پذیرفتند، بسیار تشکر می‌کنم. بر اساس گزارش‌های سازمان جهانی کار، که با عنوان «اشتغال جهانی و چشم‌انداز اجتماعی» در سال ۲۰۱۸ منتشر شده، برای نخستین بار آماری در باره «پراکنده کاری» یا «دور کاری» و در واقع «کارهای ناپایدار» ارائه داده شده است: ۱/۴ میلیارد نفر از جمعیت جهان در این طبقه بندی قرار دارند. سهم کشورهای در حال توسعه (مانند ایران) از این حجم، بسیار زیاد است: ۱/۸ میلیارد نفر. بر اساس آمار اعلام شده از طرف مرکز آمار ایران، ۲۳/۸ میلیون نفر ایرانی شاغل اند (هر ۳/۵ نفر، یک شاغل). فقط نیمی از این شاغلان، اشتغال تمام وقت دارند. درصد اشتغال کشاورزی ۱۷/۵ درصد، صنعت ۳۲ درصد و خدمات ۵۰/۵ درصد است. تعداد کارگران پاره وقت روزافزون است و سیالیت شدید نیروی کار در ایران وجود دارد. شاید عمده ترین دلیل آن، به کارگیری نیروی کار از طریق شرکت‌های پیمانکار تامین نیروست که باعث کاهش شدید امنیت شغلی شده است. این بی‌قوارگی روزافزون که به کاهش کمی طبقه کارگر منجر شده است و آنان را به سمت تهیدستان شهری رانده و باعث تقویت سپاه لومین پرولتاریا شده است، موضوع پرسش اول، تحلیل این وضعیت و تاثیر آن روی ساختار نیروی کار در ایران است.

فریبرز رئیس دانا:

اجازه بدهید ابتدا اصلاحیه‌ای روی متن سؤال بگذارم: خروج کارگران از عرصه کار و مدار تولید، لزوماً به معنای تبدیل شدن به لومین پرولتاریا نیست. لومین پرولتاریا، لایه معینی است که اگرچه از فرط تهیدستی، دور بودن از آگاهی اجتماعی و محرومیت‌های گسترده، به این حیطة پرتاب شده است اما، اینان پس از مدتی

یک فرهنگ خاص خودفروشی، تقلب، تهاجمی و لابلایی‌گری پیدا می‌کنند. اما کارگر بیکار لزوماً به این مرحله نمی‌رسد. در ترکیب لومپن‌ها، معمولاً بیشتر خرده‌بورژوازی تهیدست کم‌درآمد رانده‌شده و مهاجرین را می‌یابیم تا کارگران بیکار را. من علت اصلی پراکندگی کارگران را در ضعف سرمایه‌داری ایران می‌بینم. به این معنی که بهره‌وری بسیار پایین است. این درست است که نرخ استثمار - به عبارت روشن‌تر نسبت اضافه‌ارزش به دستمزد - در اقتصادهای صنعتی پیشرفته - مثلاً در آمریکا - بیش از ایران است، اما ستم و محرومیت، به معنای عمومی آن، نسبت به طبقه کارگر در ایران شدت بیشتری دارد. در کشورهای صنعتی، به دلیل انسجام سرمایه‌داری صنعتی، به معنی پیشرفت تکنولوژیک، آموزش، ارتباطات و توسعه زیرساخت‌ها، اضافه‌ارزشی که از کار کارگران به دست می‌آید، بسیار بالاست. دستمزدها هم به طور متوسط نسبتاً بالا و بالاتر از ایران است. اما در نهایت، نرخ استثمار در آنجا شدیدتر از سرمایه‌داری ضعیف و وابسته جهان سومی، و شدیدتر از ایران است.

در ایران، شدت محرومیت بالاست. چرا؟ چون سرمایه‌داری ایران، به انواع حیل سودبری فوق‌عادی، شامل رانت‌خواری، به بهره‌برداری از منابع نفتی، به استفاده از فرصت‌های تجاری عادت کرده و با آن عجبین شده است. لایه‌های ممتاز شهری، مدت‌ها از فروش زمین برای تبدیل به سرمایه استفاده کرده‌اند. اراضی بسیار زیادی در جای‌جای کشور مورد تعرض و تصاحب و تسلط این لایه قرار گرفته است. شمار بسیار زیادی پرونده‌های قضائی پیشینه‌دار که در این مورد تشکیل شده است، مستند عالی‌ای برای زمین‌داری شهری و برون‌شهری در ایران است (وکشاوری نیز به میزان محدودتر). این اراضی به طور پایه‌ای بازمانده از نظام ماقبل سرمایه‌داری بوده است. اما بعداً با توسعه شهری و زیرساختی، مقیاس‌های جدید و عظیم به خود گرفت. ثروت به دست آمده از طریق تملک و فروش این زمین‌ها، بیشتر در فعالیت‌های تجاری صرف شده تا سرمایه‌گذاری در صنعت.

علت دیگر ضعف سرمایه‌داری در ایران، وابستگی این سرمایه‌داری به درآمدهای نفتی است. این وابستگی به سلسله‌ای از وابستگی‌های بعدی منجر شد. مثل بالا بودن نسبی سهم واردات کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای و فن‌آورانه در کنار پائین بودن ارزش متوسط دلاری هر تن کالای صادراتی و صادراتی صنعتی در مقایسه با کشورهای صنعتی پیشرفته، نشان‌دهنده ضعف و وابستگی سرمایه‌داری است. نشانه‌ی دیگر این که ایران توان رشد تکنولوژی تولیدی، توان جذب نیروهای متخصص، و توان بالا بردن بهره‌وری در تولید را ندارد. اما از سوی دیگر، توان کسب درآمد و نرخ سود بالایی دارد، به ویژه در مستغلات یا معاملات مالی.

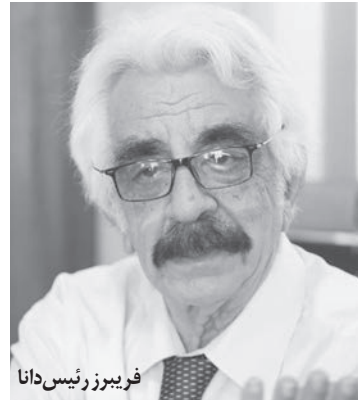
اما طبقه کارگر، هم تحت تأثیر ضعف سرمایه‌داری، و هم به دلایل تاریخی، در واحدهای صنعتی بزرگ متمرکز نشده است و در شهرهای مختلف و به گونه‌ای ناموزون پراکنده شده است. آماری را خدمت خوانندگان مجله شما عرض می‌کنم، که البته تقریبی است. طبق آمار رسمی سال ۱۳۹۵، حدود ۲۷ میلیون شاغل داشتیم. از این تعداد، حدود ۱۴ درصد در صنعت اشتغال داشتند (حدود ۴ میلیون نفر از ۱۴ میلیون نفر کارگر). نگاهی به توزیع تمرکز بیفکنیم. در کارگاه‌های صنعتی ۱۰ نفر و بیشتر، ۲۵۸،۰۰۰ نفر شاغل بودند که شامل بخش‌های زیر می‌شد:

در کارگاه‌های ۱۰ تا ۴۹ نفر: ۱۹۵،۰۰۰ نفر؛

در کارگاه‌های صنعتی ۵۰ نفر تا ۹۹ نفر: ۱۴۰،۰۰۰ نفر؛

در کارگاه‌های ۱۰۰ نفر و بیشتر: ۹۲۰،۰۰۰ نفر.

مابقی یعنی بیش از ۲ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر، در کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر، به صورت پراکنده از نظر جغرافیایی و رشته‌های صنفی مشغول به کارند. به جز آن، از ۱/۸ میلیون تا ۱/۳ میلیون (بسته به وضع اقتصاد) کارگر ساختمانی در نقاط مختلف به کار مشغول‌اند. کارگران کشاورزی در حدود ۶۰۰ هزار نفرند (بجز زارعان) که در ۶۵ هزار روستا به کار مشغول‌اند. شمار کارگران موقت و با مشاغل ناپایدار مدام بالا می‌رود. گفته می‌شود در حدود ۸۰ درصد یا



فریبرز رئیس‌دانا

تشکل‌های کارگری، از پیش از انقلاب مشروطه در ایران سابقه فعالیت دارند... جنبش‌های دهقانی نیز قبل از انقلاب مشروطه سابقه دارند. جنبش کارگری در دوران جنبش ملی شدن نفت نیز با تمام قوا در صحنه حاضر بوده است. شورای متحده مرکزی در آن زمان، به روایت تاریخ‌نگاران معتبر، چهارصد هزار نفر عضو داشته است.

بیشتر از قراردادهای کار، موقت و ۸۹ روزه است.

نوع دیگری از تقسیم‌بندی وجود دارد که بر حسب رشته تولیدی تقسیم‌بندی می‌شود. از ۱،۲۵۸،۰۰۰ کارکنان واحدهای دارای شاغلان ۱۰ نفر و بیشتر در سال ۱۳۹۴، ۲۱۶ هزار نفر در منسوجات و ۱۶۰ هزار نفر در ساخت وسایل نقلیه موتوری، ۱۳۴ هزار در تولید فلزات اساسی و مابقی در ۲۰ رشته‌ی دیگر پراکنده بوده‌اند. پراکندگی تا سال ۹۸ بیشتر هم شده است. استان تهران بیش از ۲۷۰ هزار و استان‌های اصفهان و آذربایجان شرقی، البرز، خراسان (رضوی و مرکزی) به ترتیب ۱۴۷ هزار، ۶۸ هزار، ۶۶ هزار، و ۸۱ هزار از این کارکنان را در خود جای داده‌اند. مابقی، از کارگاه‌های کوچک و میانه و بزرگ و بسیار بزرگ، در جاهای دیگر کشور پراکنده‌اند. تمرکزهای اصلی در تهران، کرج، اصفهان، تبریز، اراک، مشهد و اهواز است.

در واقع کارخانجات صنعتی بزرگ بعد از اصلاحات ارضی تاسیس شده‌اند. در شهرهای بزرگی چون اصفهان، اراک و تهران. و همانگونه که گفته شد، وجه غالب را در اشتغال کارگری ندارند.

کل جمعیت ایران نیز به نسبت‌های تقریباً مساوی در چهار بخش جغرافیای اجتماعی تقسیم شده‌اند: ۲۵ درصد در روستاها، ۲۵ درصد در شهرهای کوچک و خیلی کوچک، ۲۵ درصد در شهرهای بزرگ میانی و ۲۵ درصد در کلان‌شهرها ساکن‌اند. بنابراین ۵۰ درصد جمعیت در مناطقی زندگی می‌کنند که از مراکز انتشار اطلاعات و آگاهی تقریباً بطور کامل به دورند و در محیطی بسته و زیر نظارت همگانی زندگی می‌کنند.

اگر به سیاست‌های دولت در زمینه جلوگیری از تشکیل یابی کارگران توجه کنیم، نیز می‌بینیم که نه تنها به طبقه کارگر فرصت رشد داده نشده است، کاملاً برعکس و حساب شده و سیستماتیک عمل شده است. سرکوب کارگران از دوران قبل از انقلاب تا به کنون به شدت پیگیری می‌شده است. با همه این اوصاف بنا به تجربه‌های تاریخی در واقع کمتر می‌توان نشانی از تنبلی و کاهلی طبقه کارگر برای تشکیل یابی یافت، گرچه شرایط سال‌های اخیر از یأس و فتوری گسترده در کنار جنب و جوش اقلیتی آگاه حکایت دارد.

تشکل‌های کارگری، از پیش از انقلاب مشروطه در ایران سابقه فعالیت دارند. پیشینه کارگری خوبی داریم. جنبش‌های دهقانی نیز قبل از انقلاب مشروطه سابقه دارند. جنبش کارگری در دوران جنبش ملی شدن نفت نیز با تمام قوا در صحنه حاضر بوده است. شورای متحده مرکزی در آن زمان، به روایت تاریخ‌نگاران معتبر، چهارصد هزار نفر عضو داشته است. در زمان انقلاب نیز کارگران سهم خود را، گرچه نه متناسب با نقش و جمعیت‌شان و نه برابر با خرده‌بورژوازی و طبقه متوسط شهری، ادا کرده‌اند.

محمد مالجو:

اگر پرسش این باشد که تأثیر تحولات اشاره شده بر ترکیب کمی و کیفی طبقه کارگر چه بوده است، ابتدا پاسخ کوتاه خودم را ارائه می‌کنم و بعد همین پاسخ را قدری مفصل‌تر در متن چهارچوب تحلیلی مشخصی بسط می‌دهم.



محمدمالجو

در شرایط نامناسبی که امروزه از جهت میزان تشکلیابی وجود دارد، متأسفانه بحث بر سر «شکل» این مراکز گرچه اهمیت دارد، اما بیش از حد گسترده شده و بطور نابجا جایگزین محتوا گردیده است. امروزه هر نوع تشکلی که امکان استقرار و استمرار دارد باید پا بگیرد. باید از هر نوع سازمانی استفاده کرد تا به شکل‌دهی به توان عملی دسته‌جمعی کارگران کمک شود.

برخلاف گزاره‌ای که در سؤال مستتر است، به گمان من این تحولات، در درازمدت تحت تأثیر چهار عامل، به گسترش طبقه کارگر از منظر ساختاری خواهد انجامید. منظور از ساختار، «در خود» بودن طبقه است، یعنی وقتی می‌بینیم نسبت کسانی که به مجموعه فروشنده نیروی کار می‌پیوندند، به کل جمعیت افزایش خواهد یافت. اما این که این طبقه «در خود»، آیا می‌تواند مهر و نشان منافع طبقاتی خود را بر تحولات اجتماعی بزند، یا به عبارتی به «طبقه برای خود» تبدیل شود، به سه مجموعه عوامل بستگی دارد که قابل پیش‌بینی نیستند و از این رو پاسخ به این پرسش را که طبقه کارگر از نظر کیفی چه وضعی خواهد داشت با قطعیت نمی‌توان عرضه کرد. اکنون اجازه دهید همین پاسخ کوتاه را قدری بسط بدهم.

ابتدا به چهار مجموعه عواملی بپردازم که در حال حاضر و آینده به گسترش نسبت جمعیت نیروهای کار به کل جمعیت خواهد انجامید.

یکم. مجموعه سازوکارهایی که به طور مستمر، منابع جامعه را به زیان اکثریت جمعیت در دستان اقلیتی از جمعیت جامعه متمرکز می‌کنند. این مجموعه را، «تصاحب به مدد سلب مالکیت» نام‌گذاری می‌کنم. این سازوکارها جریان‌های بازتوزیعی را فعال می‌کنند، بدون آنکه تأثیری روی تولید بگذارند. منابع اقتصادی از این مسیر از دستان اکثریت به دستان اقلیت منتقل می‌شوند. یعنی جمعیت اکثریت، هر چه بیشتر «بی‌چیز» شده و برای تأمین معیشت خویش در قیاس با گذشته الزاماً به میزان بیشتری ناگزیر خواهد بود که به بازار کار روی بیاورد.

دوم. تغییر روابط کار بین نیروهای کار و کارفرماها به زیان نیروهای کار سرعت خواهد گرفت. این فرآیند بدان معناست که سهم کمتری به نیروهای کار و سهم بیشتری به کارفرمایان خصوصی و دولتی

و شبه دولتی در فرآیندهای تولید و توزیع تعلق می‌گیرد. این خود به معنای «بینوا» تر شدن نیروهای کار است، آن‌هم از رهگذر کاهش چشم‌گیر توان چانه‌زنی فردی و دسته‌جمعی نیروهای کار در بازار کار و محل کار.

سوم. تولید سرمایه‌دارانه با شدت بیشتری رو به ضعف خواهد رفت. یعنی در حوزه تولید ارزش، ما شاهد غلبه بیش از پیش از پیش‌نیروهای نامولد بر نیروهای مولد هستیم. این یعنی تشدید فزاینده‌تر بحران تولید ارزش. در حوزه تحقق ارزش، شاهد غلبه فزاینده‌تر سرمایه تجاری بر تولیدکنندگان داخلی هستیم. این یعنی تشدید فزون‌تر بحران تحقق ارزش. و در حوزه سرمایه‌گذاری مجدد نیز شاهد غلبه فزون‌تر نیروهای سرمایه‌بردار از اقتصاد ملی، بر نیروهای سرمایه‌گذار در اقتصاد ملی هستیم. این یعنی تشدید فزاینده‌تر بحران «انباشت‌زدایی». حاصل تغییر فزاینده‌تر این سه نوع رابطه قدرت درون طبقه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی مسلط و تشدید بحران‌های سه‌گانه متعاقب‌شان است که باعث تضعیف فزاینده‌تر تولید سرمایه‌دارانه درون نظام سرمایه‌داری ایران خواهد شد که به سهم خودش باعث هرچه بی‌چیزتر شدن اکثریت جمعیت نیروهای کار خواهد شد.

چهارم. در حوزه حقوق مالکیت شاهد انبساط سه نوع حقوق مالکیت بر ظرفیت‌های محیط‌زیست هستیم.

اولاً گسترش حق مالکیت خصوصی نزد ثروتمندان؛ ثانیاً گسترش حق تصرف دولتی بر ظرفیت‌های محیط زیست در نبود نوعی جنبش قوی صیانت از محیط زیست در جامعه؛ و سوم، گسترش حق مالکیت وقفی بر ظرفیت‌های محیط زیست. این انبساط‌ها خود به خود به معنای انقباض حق مالکیت اکثریت جامعه، یعنی نیروهای کار، بر دارایی‌های غیرسرمایه‌ای خودشان خواهد بود.

این چهار مجموعه از دگرگونی‌ها بی‌تردید باعث گسترش طبقه کارگر «در خود» خواهد شد. حال به این بپردازیم که چشم‌انداز تبدیل شدن این طبقه به طبقه «برای خود» چیست؟ در این زمینه نمی‌توان پیش‌بینی کرد. اما زمینه‌های بسترساز برای طبقه «شدن» یا «نشدن» را می‌توان مطالعه کرد. سه مجموعه از عوامل مؤثر را می‌توان برشمرد.

یکم. تجربه‌های زیسته طبقاتی نیروهای کار. یعنی تجربه مسکن، بهداشت، آموزش، فراغت، ازدواج، معاشرت و سایر فعالیت‌ها و حوزه‌ها در زندگی شبانه‌روزی دارای پایه‌های مادی است که به تمامی معلول جایگاه طبقاتی افراد در جامعه است. باید دید در سال‌های آینده چه اندازه احیاناً درک مشترکی از زندگی نزد اعضای این طبقه شکل خواهد گرفت. اشاره‌ام به ادراک‌ها و مهرها و کین‌ها و عاطفه‌ها و آرمان‌های مشترک میان‌شان است. انتظار بر این است که دینامیک تجربه‌های زیسته طبقاتی نیروهای کار به این درک مشترک شکل دهد. چقدر؟ هیچ قطعیتی در بین نیست. اما، به نظر من، در آینده احتمالاً وضعیت رو به وخامت زندگی نیروهای کار با سرعت بیشتری این درک مشترک را ایجاد خواهد کرد.

دوم. میزان موفقیت انعکاس معنایی که طبقه کارگر در تجربه‌های زیسته طبقاتی خود به دست می‌آورد در قالب فرم‌های فرهنگی نخبگان و روشنفکران و میزان هژمونیک شدن این معناها. یعنی آنکه آیا معنایی که طبقات فرودست در تجربه‌های زیسته طبقاتی‌شان شکل می‌دهند تا چه حد به کمک انواع فرم‌های فرهنگی در جامعه دست بالا را خواهد یافت؟ تا چه اندازه، فرم‌های فرهنگی این توانایی را خواهند یافت که معناهای برخاسته از تجربه زیسته طبقه کارگر «در خود» را در سطح جامعه منتشر کنند؟ مثلاً آیا کلمه «کارگر» در ذهن عموم مردم همچون وضعیت کنونی کماکان یک شخصیت ناآرام و غیرموجه و بی‌فرهنگ را متبادر خواهد کرد، یا معنای جدیدی به آن بخشیده خواهد شد؟ علیرغم آنکه تلاش‌های فراوانی به همت نیروهای پیشرو جامعه برای معناسازی‌های مترقی صورت پذیرفته، متأسفانه نتیجه مثبتی چندان حاصل نشده است. این‌جا با جنگ گفتمان‌ها روبرو هستیم و درجه آگاهی طبقاتی طبقه کارگر نیز به درجه موفقیت در همین جنگ گفتمان‌ها بستگی دارد.

سوم. توان عملی طبقه کارگر در زدن مهر منافع طبقاتی خویش بر تحولات اجتماعی از طریق تشکل‌های مختلفی نظیر سندیکاها، شوراها و احزاب سیاسی. در شرایط نامناسبی که امروزه از جهت میزان تشکلیابی وجود دارد، متأسفانه بحث بر سر «شکل» این مراکز گرچه اهمیت دارد، اما بیش از حد گسترده شده و بطور ناپجا جایگزین محتوا گردیده است. امروزه هر نوع تشکلی که امکان استقرار و استمرار دارد باید پا بگیرد. باید از هر نوع سازمانی استفاده کرد تا به شکل‌دهی به توان عملی دسته‌جمعی کارگران کمک شود. برحسب این که این سه مجموعه وسیع از عواملی که برشمردم به چه ترتیب نقش‌آفرین شوند، مشخص خواهد شد که طبقه کارگر که به طور کمی گسترش خواهد یافت همچنین آیا به‌طور کیفی نیز انبساط خواهد یافت یا خیر.

پرویز صداقت:

آقای رئیس‌دانا تقریباً تصویر جامعی از وضعیت نیروهای کار و طبقه‌بندی آنها، به کمک آمار و از منظر تاریخی ارائه دادند. من بحث خودم را از منظر دیگری ارائه می‌کنم.



... انقلاب انفورماتیک که از دهه ۸۰ قرن بیستم آغاز شده، امکانات جدیدی برای سازمان‌دهی نیروهای کار فراهم کرده است. مثلاً «دورکاری» محصول استفاده از کامپیوتر و شبکه‌های جهانی اطلاعاتی است. روند دیگر ...، ضد انقلاب نئولیبرالی است ... این جریان هجوم گسترده‌ای به حقوق طبقه کارگر را سازمان داد و متأسفانه موفق هم بوده است.

۱. روندهای ساختاری جهانی تأثیر زیادی بر پیکره‌بندی فعلی نیروهای کار داشته‌اند. به عنوان نمونه انقلاب انفورماتیک که از دهه ۸۰ قرن بیستم آغاز شده، امکانات جدیدی برای سازمان‌دهی نیروهای کار فراهم کرده است. مثلاً «دورکاری» محصول استفاده از کامپیوتر و شبکه‌های جهانی اطلاعاتی است. روند دیگر به موازات انقلاب انفورماتیک، ضد انقلاب نئولیبرالی است که آن هم از همان دهه ۱۹۸۰ وارد عرصه شده است. این جریان هجوم گسترده‌ای به حقوق طبقه کارگر را سازمان داد و متأسفانه موفق هم بوده است. عامل جهانی دیگری هم که به موفقیت روند دوم کمک کرد، شکست «سوسیالیسم واقعاً موجود» بوده است. این شکست، به موازات پیروزی نولیبالیسم، در کنار تفوق گرایش‌های فکری پست‌مدرنیستی از همان زمان، قدرت مقاومت در برابر هجوم سرمایه را تضعیف کرده است. جامعه ما نیز کاملاً از وضعیت فوق تأثیر پذیرفته است.

۲. عوامل سیاسی و به‌طور مشخص نتایج انقلاب بهمن ۱۳۵۷ نیز بر وضعیت فعلی اثر تعیین‌کننده گذاشته است. شکل‌گیری نوعی الیگارشی در دهه‌های پس از انقلاب، ویژگی‌هایی داشت که تأثیر مستقیمی بر پیکره‌بندی طبقات در ایران امروز داشته است. اولاً حاکمیت پساانقلابی اعتقادی به حقوق صوری برابر در میان شهروندان نیز نداشته است. به عبارت دیگر شاهد یک تبعیض گسترده میان لایه‌های نزدیک به حاکمیت و لایه‌های دور از آن وجود دارد. علاوه بر آن، به‌طور کلی برای طبقات فرودست امکان تشکیل‌یابی مستقل را بسیار محدود کرده است.

۳. به موازات عوامل جهانی و سیاسی بالا، باید عوامل ساختاری

جمعیتی را نیز ملاحظه بکنیم. جهش رشد جمعیت در سال‌های اولیه انقلاب، اختلالات درازمدت در فزونی عرضه نیروی کار در مقایسه با تقاضا برای آن به وجود آورد. به این ترتیب در دهه ۸۰ خورشیدی، ما با عرضه گسترده نیروی کار جدید در جامعه مواجه شدیم، در حالی که رشد اقتصادی اندکی داشتیم. از سوی دیگر، آموزش عالی - صرف نظر از کیفیت آن - گسترش کمی فوق‌العاده‌ای پیدا کرد. بنابراین از میانه‌های دهه ۸۰، شاهد رشد آمار نیروهای ماهر و آموزش‌دیده بودیم. این امر نیز به نوبه‌ی خود با افزایش نیروی کار تحصیل‌کرده در بازار کار، تعادل عرضه و تقاضای نیروی کار را بیش از پیش به سمت کارفرمایان تغییر داد.

۴. در کنار عوامل سیاسی و ساختاری، باید به سیاست‌های اقتصادی نیز اشاره کنیم؛ سیاست‌هایی که از ابتدای برنامه اول توسعه، مبتنی بر ایدئولوژی نئولیبرالیسم در پیش گرفته شد. یعنی تقویت طبقات به اصطلاح «کارآفرین» در کنار ثبات و کاهش دستمزدهای واقعی و سیاست‌هایی از این دست، در کنار عوامل یاد شده، در مجموع پیکره‌بندی طبقاتی فعلی را شکل داده است.

در رأس این پیکره‌بندی، شاهد نوعی الیگارشی کم‌شمار از وابستگان به حاکمیت هستیم. در ادامه، لایه‌هایی قرار دارند که در پیوند اندام‌وار با همین الیگارشی هستند و به درجات متفاوت با حلقه بالایی ارتباط

دارند. بورژوازی بزرگ مالی و تجاری و بوروکرات در این حوزه هستند.

پایین‌تر از این دو بخش، طبقه‌ی متوسط قرار دارد که بهتر است برای سهولت تحلیل آن را به دو بخش لایه‌های بالایی و لایه‌های پایینی تقسیم کنیم. البته همه می‌دانیم که در تعریف طبقه‌ی متوسط وحدت نظر وجود ندارد و همواره ابهاماتی در تعریف این طبقه وجود داشته است. در این جا برای این که از منظر هرم درآمدی به قشربندی اجتماعی نگاه می‌کنیم، به تقسیم‌بندی از نظر سطح درآمدی توجه داریم و از این رو طبعاً بخش بزرگی از خرده‌بورژوازی را نیز در بر می‌گیرد. البته، بخش کوچکی از این خرده‌بورژوازی در لایه‌های بالایی طبقه‌ی متوسط و بخش بزرگ‌تری در لایه‌های پایینی این طبقه جای می‌گیرند و بخشی نیز در میان تهیدستان شهری قرار دارد.

لایه‌های بالایی دارای تخصص‌ها و مهارت‌های ویژه هستند، یا اقتدار ویژه‌ای در سازمان‌ها دارند - شامل بسیاری از مدیران میانی - یا نوع مالکیت عوامل تولید جایگاه متمایزی در میان طبقه‌ی متوسط به آنها بخشیده است. این لایه‌ها، صدای بلندی در طول به‌ویژه دو دهه‌ی گذشته در عرصه‌ی جامعه‌ی مدنی داشته‌اند. به لحاظ سیاسی، این لایه‌های دارای پتانسیل قرارگیری در کنار حاکمیت، یا در کنار طبقات مردم هستند. توازن نیروها و شرایط ملی و بین‌المللی جایگاه اینان را تعریف خواهد کرد.

در لایه‌های پایینی، بخش بزرگی از خرده‌بورژوازی، کارمندان دولت، حقوق‌بگیران از قبیل معلمان، پرستاران، کارشناسان رده‌های میانی، کارمندان و موارد مشابه را می‌توان یافت. پایین‌تر از آن، کارگران صنعتی و خدماتی و بازنشستگان را می‌بینیم. بدنه‌ی اصلی طبقاتی حرکت‌های دموکراتیک در ایران امروز را این گروه تشکیل می‌دهند.

در سطوح پایین‌تر، تهیدستان شهری قرار دارند. اینان نیز مانند لایه‌های بالایی طبقه‌ی متوسط، هم این امکان را دارند که پیاده‌نظام انواع گرایش‌های ارتجاعی و افراطی باشند، و هم امکان همراهی با طبقه‌ی کارگر و لایه‌های پایینی طبقه‌ی متوسط را برای پیشبرد پروژه دموکراتیزاسیون اجتماعی را دارند. به موازات قشربندی بالا، در خصوص حدود ۲۵ درصد جمعیت ایران که در فضاهای روستایی ساکن هستند، باید توجه داشت که این گروه‌ها به شدت در اقتصاد ملی ادغام شده‌اند و در مقام بخشی از طبقات فرودست، عمدتاً نیروهای کار مزدبگیر کشاورزی و نیز خرده‌بورژوازی کم‌توان روستایی را تشکیل می‌دهند.

سیامک طاهری:

ضمن تشکر از دوستان، به طرح سؤال دوم می‌پردازیم. در این بخش صف‌بندی نیروهایی را مورد توجه قرار می‌دهیم که ذاتاً خواهان تغییرات بنیادی هستند. کدام اقشار یا طبقات به‌تنهایی یا در اتحاد با یکدیگر، می‌توانند تغییرات بنیادی در روابط اقتصادی ایجاد کنند؟

فریبرز رئیس‌دانا:

قبل از این که هر جریانی متحدین خود را بیابد، باید «خود» را پیدا کند. صحبت همراهان عزیز - به‌ویژه آقای مالجو - پیرامون فرآیند «شدن» بود. این فرآیند هنوز کامل نشده است. آنچه که در تاریخ نیز به عنوان جنبش کارگری داشتیم، سطح بالا و نهایی تشکیل طبقه «برای خود» را شاهد نبودیم. علاوه بر آن باید به گسست تاریخی نیز توجه کنیم. ضربه‌های هولناکی که به بدنه‌ی جنبش کارگری و به جریان‌های روشنفکری و سیاسی مدافع این طبقه وارد شده است، کمک زیادی به این گسست کرده است.

باری طبقه کارگر قبل از هر چیز باید خود را پیدا کند. به این ترتیب که باید مأموریت و مسئولیت خود را

در تحولات اجتماعی بشناسد و برنامه و تکالیف خود را تعیین کند. پیش از آن، باید بداند که خواسته‌های صنفی‌اش کدام‌اند و چه اهمیتی دارند. خواسته‌های صنفی، نیاز به تشکل‌های صنفی دارد. تشکل‌های مطالباتی یا تشکل‌های حیات‌بخش، به معنای تشکل‌های ضرور برای حفظ خویشتن. ضرورتی وجود ندارد که این تشکل‌ها حالت تهاجمی به خود بگیرند. به این منظور ضروری هستند که جلوی تهاجمات را بگیرند. آنجا که داشته‌ها از کف رفته باشد، تشکل‌ها حالت مطالباتی پیدا می‌کنند. ضرورتی هم ندارد که به بهانه علنی بودن جانب احتیاط‌های لازم را در شرایط فشار از دست بدهند.

برخی از مطالبات جنبه عام دارند. به همه جامعه و همه بشریت مربوط می‌شوند. مانند خواسته‌های دموکراتیک، خواسته‌های خدماتی و رفاهی، آموزش، درمان و مانند آن. هم‌چنین درخواست حقوق و دستمزد مکفی، شرایط کار و تأمین شغلی جزو مطالبات هستند. این‌ها، علاوه بر تلاش برای حفظ هویت و دفاع در مقابل تهاجم هستند. خواست‌های کارگری به طور کلی سه‌گانه و در سه مرحله‌ی نه لزوماً جدا، و پشت سر هم و فاصله‌دار تقسیم می‌شوند: صنفی، سیاسی (و دموکراتیک) و آرمانی. جلوانداختن مراحل در فضای سخت موجود همان قدر زیان‌بخش است که فراموش کردن نقش و وظیفه هر مرحله.

باری در مراحل معینی، این سازمان‌ها جنبه مبارزاتی به خود می‌گیرند. بدون آنکه تبدیل به حزب شده باشند. علت این تطور، ناامیدی از کسب نتیجه در مراحل ابتدایی‌تر است. وقتی کارگران شاهد این هستند که جلوی چشم‌شان ۲۶۰۰۰ هکتار زمین توسط عده‌ای قلیل تصاحب می‌شود و به حقوق آنان تجاوز می‌کنند، از مرحله مطالبات صنفی فراتر می‌روند و خواسته‌های سیاسی مطرح می‌کنند. در مقابل این ادعا که شما مازاد بر نیاز هستید، قد علم می‌کنند. این جاست که شکل صنفی مطالباتی، به شکل صنفی مبارزاتی نزدیک می‌شود اما کماکان صنفی است و تبدیل به حزب سیاسی نمی‌شود.

بخش دیگر، روشنفکران، احزاب، جریان‌های سیاسی یا مطبوعات هستند. برخی از این جریان‌ها، موقعیت خود را گم می‌کنند و به خواسته‌های کارگری توجه چندانی ندارند. هدف‌شان برجسته کردن «خود» است. نمونه‌هایش را در دهه ۶۰ دیدیم. جریان‌ها سیاسی، جایگزین نیروی کارگر شده بود و نتوانست پیوند عمیق با جریان‌ها پیدا بکند و وقتی رفتند، بدنه متشکل کارگری بر جای نماند، مگر در حد سیاسی شده‌ها. به هر روی در تداوم فعالیت صنفی مطالباتی و مبارزاتی، مراحل سیاسی به میدان می‌آید که عبارت است از خواست‌های دموکراتیک، خواست‌های طبقاتی و سیاسی. مرحله‌ی آرمانی مرحله‌ای است عالی که البته مؤکول به آینده ناشناخته نیست و در دستور است، اما جایگاه آن در خواست‌های مطالباتی و مبارزاتی و صنفی قرار نمی‌گیرد.

علاوه بر آن، باید فکری برای تشکل کارگران واحدهای بسیار زیاد کوچک و پراکنده کرد. فعالین کارگری باید راه‌حل‌های خود را بیابند. شناخت نیروهای مقابل و مخالف این تشکل‌ها، در کنار شناخت مقطع زمانی توازن نیروها و وضعیت سیاسی جامعه نیز از ضروریات فعالیت‌های هدف‌مند است. مجموعه این عوامل، کمک به «پیدا کردن» خود خواهد کرد. به طور هم‌زمان با این هویت‌یابی، متحدین خود را نیز پیدا خواهد کرد. طبعاً اولویت، اتکا به هویت کارگری خود خواهد بود و نه متحدین.

در انقلاب اکتبر، تشخیص بلشویک‌ها این بود که سربازان، متحدین کارگران‌اند. همین ترکیب، در آوریل ۱۹۱۷ بود که لنین را متوجه اولویت طرح انجام وظایف دموکراتیک از سوی کارگران و بلشویک‌ها کرد. نیروهای بورژوازی و دموکرات، در زمان انقلاب بورژوا-دموکراتیک، یا کاملاً غایب بودند یا حرف‌های سست و تسلیم‌شدنی به دستگاه تزار می‌زدند. در اوج‌گیری شرایط در ۱۹۱۷، حتی اس-آرها به قدر کافی در شناخت ماهیت

رادیکال و خواست‌های سوسیالیستی به میدان نمی‌آمدند، گرچه طرح‌شان برای مسائل دهقانی، درست و قابل اتکا بود. بنابراین وظیفه به دوش کارگران و متحدینش افتاد. این جاست که وقتی بلشویک‌ها، صحبت از دموکراسی می‌کنند، منافع متحدین خود را نیز در نظر دارند. آنها با حفظ محوریت خواسته‌های کارگران، بیانگر منافع دموکراتیک توده‌های وسیع شدند.

من اصطلاح «انقلاب مداوم» را گرامی می‌دارم. مفهوم این کلمه، پیگیری در اهداف مرحله‌ای است. یعنی دموکراتیسم پیگیر. به این جا می‌رسیم که اگر زمانی در روسیه، دهقانان متحد کارگران بودند، امروز در ایران، لزوماً دهقانان این نقش را ممکن است ایفا نکنند. باید تجربه کرد که آیا وابستگی دهقان به قطعه زمین تحت مالکیتش، آنقدر هست که او را به محافظه‌کاری بکشاند؟ این وابستگی و فرهنگ همراه آن مهم است. هم اکنون ۶۰۰ الی ۷۰۰ هزار کارگر کشاورزی در ایران مشغول کارند. ۳/۵ میلیون زارع داریم که حدود ۱/۸ میلیون از آنها صاحب نسق هستند. هنوز عشایر در ایران به بیلاق و قشلاق می‌پردازند. بخشی از نیروی کار روستایی، دام دارند. بنابراین نیاز به بررسی نیروهای متحد بالقوه کارگران - از این طبقات - وجود دارد. اما در شهرها طبقه متوسطی وجود دارد که ناپیگیر است. اما در میان همین طبقات متوسط، حدود یک میلیون معلم حضور دارند. در این قشر، نیروهای مترقی‌ای وجود دارند که جزو زحمتکشان محسوب می‌شوند که می‌توانند متحد طبقه کارگر باشند. آنان مستقیماً کارگر مولد نیستند اما در بخش خدماتی‌ای که برای حیات اقتصاد و تولید و جامعه حیاتی است ارزش‌آفرینی می‌کنند.

اما نمی‌توان یکسره، کل اعضای طبقات و لایه‌های میانی و خدماتی را به عنوان متحدان طبقه کارگر محسوب کرد. می‌توان بین معلمان، پرستاران، کارمندان، روشنفکران، کارگران کشاورزی و ... اقشاری را یافت که بهترین متحدان کارگران هستند. در کردار (پراکتیس) اجتماعی و کنش‌های پایدار است که سره از ناسره تشخیص داده می‌شود، غربال‌گری می‌شود و متحدان مترقی برای آن تداوم مورد نظر خود را می‌یابند.

محمد مالجو:

من با این عبارت که «طبقه کارگر ذاتاً خواهان تغییر است» موافق نیستم. یعنی ممکن است که طبقه کارگری از منظر ساختاری وجود داشته باشد اما در پی تغییر نباشد.

فریبرز رئیس‌دانا:

اجازه می‌خواهم صحبت شما را قطع کنم. فکر می‌کنم معنای «ذات» به کار برده شده، از طرف سؤال‌کننده، معنای فلسفی آن نیست. چون عموماً اعتقادی به «ذات» غیر طبقاتی نداریم. معنای آن مسؤلیت تاریخی و درک ضرورت تغییرات است. لطفاً ادامه دهید.

محمد مالجو:

منظور من آن است که دترمینیسمی در کار نیست. اگر قرار است طبقه کارگر چنین نقشی را ایفا کند، باید ساخته شود. از نظر من، هیچ نوع ضرورت تاریخی وجود ندارد. «رسالت» یک خواست است. خواست روشنفکران و آگاهان است. بنابراین برای آنکه تغییر مورد نظر به وقوع بپیوندد، ضروری است مجموعه عظیمی از تحولات فرهنگی و اقتصادی و غیره واقع شود که موضوع بحث مان نیست. در حال حاضر، طبقه کارگر، بیشتر طبقه «در خود» است تا «برای خود». می‌توان طیفی را در نظر گرفت که یک

سرآن معرف طبقه «در خود» و سر دیگر آن نشانگر طبقه «برای خود» باشد. تأکید می‌کنم که این دو سر طیف کاملاً فرضی است و در دنیای واقع، در مقاطع مختلف تاریخی و در مکان‌های متفاوت جغرافیایی، طبقه کارگر غالباً در جایی بین این دو سر طیف قرار دارد. حتی خود طیف هم خطی نیست. طیفی است چندمحوری که تنوع بسیار بیشتری از آنچه گفتم دارد.

با این توصیف، ما فاقد طبقه کارگری هستیم که نه تنها در عرصه سیاسی، بلکه حتی در صحنه حیات اجتماعی تأثیرگذار باشد. اگر این مقدمه را بپذیریم، ناچار خواهیم بود استدلال کنیم که گونه‌های قدیمی ائتلاف بین طبقات چندان اعتباری نخواهد داشت.

ابتدا باید طبقه کارگر شکل بگیرد و دارای نمایندگی شود (مانند بورژوازی که نمایندگان خود را در عرصه جامعه مدنی و جامعه سیاسی عرضه می‌کند)، تا پس از آن بتواند با نمایندگان دیگر طبقات به بحث و چانه‌زنی بپردازد. پس اکنون، تمرکز خود را بر این می‌گذارم که این طبقه چگونه باید ساخته شود. این بحث چنان وسیع است که من نمی‌توانم ادعا کنم به همه وجوه آن اشراف دارم. شاید بتوانم فقط به برخی از رگه‌های کمرنگ از یک پاسخ جامع اشاره کنم که هنوز برایمان شکل نگرفته است.

اولویت به طور سنتی با تشکل‌یابی در محل کار بوده است. به نظر من دلیل اصلی آن که مارکس در قرن نوزدهم کارگر صنعتی کارخانه‌ها را سوژه تغییر معرفی می‌کرد و رسالت تغییر جهان را روی دوش او می‌گذشت این بود که تا قبل از ظهور مانوفاکتور و سپس کارخانه، اصلاً فعله‌های مزارع و نیروهای کار صنایع خانگی از بیشترین نقش در تولید برخوردار بودند. این‌ها نیز از نظر جغرافیایی بسیار پراکنده بودند. در کارخانه بود که برای نخستین بار کارگران صنعتی ساعت‌هایی طولانی در شبانه‌روز را با هم می‌زیستند و امکان تکوین هویتی دسته‌جمعی برای‌شان پدید آمده بود. از این‌رو مارکس کارگر صنعتی را سوژه تغییر می‌دانست. این وضع امروزه از جهاتی تغییر کرده است.

اگر بر ایران متمرکز شویم، درجه متمیز شدن کارگران صنعتی در شرایط فعلی بسیار بالاست. اکنون چهار خصیصه در بازار کار، به این پراکندگی دامن زده است: حجم بسیار بالای (بیش از ۹۰ درصد) موقتی بودن قراردادهای کاری کارگران که دال بر امنیت شغلی بسیار ناچیزی است؛ حجم بالای اشتغال از طریق شرکت‌های پیمانکاری تأمین نیروی انسانی که دال بر قطع رابطه حقوقی بین کارفرمای اصلی و فرد شاغل است؛ خارج بودن بخش وسیعی از نیروهای کار از شمول قانون کار که نشان از نابرخورداری‌شان از چتر حمایتی نهاد غیربازاری قانون کار دارد؛ و تعدیل نیروهای انسانی دولت در اشل‌های پایین شغلی که باعث نابرخورداری‌شان از چتر حمایتی اشتغال دولتی شده است. این عوامل باعث شده است که تشکل‌یابی در محل کار امروز بسیار دشوارتر از گذشته‌های بلافصل باشد.

امروزه، اشاعه تکنولوژی ارتباطی بین بخش‌های مختلف مردم عملاً امکان نوع دیگری از تمرکز یافتگی را فراهم آورده است. این نوع امکان‌های ارتباطی جدید می‌تواند زمینه‌ساز تکوین تشکل‌ها در سپهرهایی فراتر از

رئیس دانا: باری طبقه کارگر قبل از هر چیز باید خود را پیدا کند. به این ترتیب که باید مأموریت و مسؤولیت خود را در تحولات اجتماعی بشناسد و برنامه و تکالیف خود را تعیین کند. پیش از آن، باید بداند که خواسته‌های صنفی‌اش کدام‌اند و چه اهمیتی دارند. خواسته‌های صنفی، نیاز به تشکل‌های صنفی دارد. تشکل‌های مطالباتی یا تشکل‌های حیات‌بخش، به معنای تشکل‌های ضرور برای حفظ خویشن.

محل کار نیز باشند.

حال برگردیم به بحث تکوین نیروهای کار «برای خود»، منجمله نیروهای کار در آنچه طبقه متوسط نامیده می‌شود، که به نظر من اقلشار بالایی طبقه کارگردند. در این‌جا، به‌جای «ائتلاف» بین طبقات، پیوند بین بخش‌های مجزای نیروهای کار را نام می‌برم. چرا؟ چون طبقه کارگر هنوز نتوانسته است نمایندگی خود را بسازد و از این‌رو صحبت از ائتلاف طبقه کارگر با این یا آن طبقه چندان محلی از اعراب ندارد. آنچه می‌تواند موضوع بحث قرار بگیرد، فقط این است که اگر طبقه کارگر - در مقام طبقه کارگر برای خود - در بین نیست، کارگران ضمن تلاش برای تشکیل یابی میان خودشان و کوشش برای تکوین طبقه‌ای برای خود، مشخصاً در کسوت فردی، در چه چارچوب‌ها و فعالیت‌هایی می‌توانند نقش‌آفرینی کنند؟

در نظر داشته باشیم که از زمان مشروطه تا کنون، ما در سه جبهه هم‌زمان می‌جنگیده‌ایم: کسب حقوق سیاسی شهروندی، کسب حقوق مدنی شهروندی و کسب حقوق اجتماعی و اقتصادی شهروندی. از سومی بگویم. اگر تشکل‌هایی در بیرون محل کار موجود باشند (یا در شرف تولد باشند) که در آنها، اعضای بورژوازی یا عوامل آنها یا نمایندگان آنها، دست بالا را داشته باشند، و موضوع خواسته‌ها هم در زمینه دستمزد، موقتی بودن کار، تأمین اجتماعی، یارانه و... باشد، طبعاً کارگران نمی‌توانند به آنها بپیوندند. بنابراین، تا آنجا که به خواسته‌های معطوف به کسب حقوق اجتماعی و اقتصادی، که خواسته‌های بلاواسطه طبقه کارگر است، مربوط می‌شود، کارگران باید با هم طبقه‌های خود به شکل‌دهی تشکل‌های بیرون کار - به موازات تشکل‌های محل کار - بپردازند.

آنجا که به حقوق مدنی برمی‌گردد، اعضای طبقه کارگر می‌توانند هم‌نظران خود را در بین اعضای دیگر طبقات هم بیابند و در تجمع‌ها و تشکل‌های آنان مشارکت کنند.

همچنین اگر بحث بر سر حقوق سیاسی شهروندی باشد، می‌توان با همه کسانی که خواهان استفاده از ظرفیت‌ها و گسترش این حقوق هستند، مشارکت کرد. نهایتاً باید گفت از آنجا که هنوز طبقه «برای خود» تکوین نیافته است، ائتلاف طبقاتی بین طبقه کارگر و این یا آن طبقه، چندان موضوعیت نیافته است. تنها می‌توان در سطح فردی به آن پرداخت که در بحث بالا اجماً لاگفتم.

در سطح سیاسی نیز، با توجه به وضعیت موجود، باید از نخبگان سیاسی متعلق به این طبقه، یا مدافع این طبقه، به جای اعضای این طبقه یاد کرد. با آرایش سیاسی کنونی - با فرض ثبات سایر شرایط - امکان تشکل‌یابی در سطح سیاسی نیست و اگر نیروهای مترقی، خواهان تشکل سیاسی باشند، نمی‌توانند از مسیر سیاسی وارد شوند. باید مسیرهای اجتماعی، فرهنگی و به‌طور کلی دیگر مسیرها را برگزینند.

در سطح فکری، وضعیت بسیار ناگوار است. نخبگان فکری در این زمینه - به مثابه یک جمعیت - دچار فقر فکری وسیعی هستند. از استثناهایی کم‌شمار که بگذریم، در سطح ملی، درون نیروهای فکری مترقی دچار تشقت بسیار شدیدی هستیم. در چنین وضعیتی نامطلوبی از نظر سیاسی، بیشترین صدمه‌ها را از فرقه‌گرایی، بنیادگرایی و نص‌گرایی برخی محافل درون نیروهای مترقی می‌خوریم. به گمان من، این‌ها مانعی هستند که در راه طبقه برای خود شدن کارگران، قرار دارند.

پرویز صداقت:

به نظر من در گذشته یک گرایش وجود داشت که در زمینه گردهم‌برداری از انقلاب اکتبر، راه افراط را پیمود و به دنبال انطباق آن انقلاب با هرگونه شرایط انقلابی در ایران بود.

فریبرز رئیس‌دانا:

اضافه می‌کنم از انقلاب کوبا و چین هم همینطور، ولی عمده انقلاب اکتبر بود.

پرویز صداقت:

البته. اما من منظورم آن است که باید به دنبال الگویی برای مسیر، بر اساس شرایط حال حاضر کشورمان باشیم تا الگو برداری از انقلاب‌های دیگر در زمان‌ها و مکان‌های دیگر. ضمن آن که درس‌ها و دستاوردهای آن انقلاب‌ها را نباید فراموش کرد.

نکته دیگری که می‌خواستم بر آن تأکید کنم، اهمیت مبارزه فرهنگی است. می‌بینیم که بخشی از متحدان بالقوه طبقه کارگر، عملاً در خدمت بورژوازی هستند. چرا؟ چون تحت تأثیر بمباران تبلیغاتی جریان مسلط رسانه‌ای و پروپاگاندا سرمایه‌داری قرار دارند. به عبارت دیگر، به این متحدان، مسیر دستیابی به منافع خود را، وارونه نشان داده‌اند. نتیجه این شده است که طبقه متوسط - و حتی بخش‌هایی از طبقه کارگر - در مقاطعی از گزینه‌هایی پشتیبانی کرده‌اند که به زیان منافع خودشان بوده است. این، نشان‌دهنده ضرورت تلاش بیشتر گرایش‌های فکری چپ برای ترویج گفتمان‌های ترقی‌خواهانه است.

عامل بعدی که لازم است روی آن مکتب کنیم، توجه بیش‌تر به استفاده از رسانه‌های اجتماعی است. در دو سال گذشته شاهد بوده‌ایم که استفاده گسترده از این شبکه‌ها، نقش مهمی، هم در اطلاع‌رسانی و هم سازمان‌دهی داشته است. بی‌توجهی به این امر، محروم کردن خود از یک ابزار مؤثر است.

همچنین باید بر غیبت نمایندگان سیاسی طبقه کارگر و لایه‌های پایینی طبقه متوسط در سپهر سیاسی جامعه‌ی امروز ما تأکید کرد. البته بخشی از جریان موسوم به اصلاح طلب تلاش می‌کنند خود را نماینده‌ی سیاسی طبقه‌ی متوسط معرفی کنند. اما آنها حتی در نمایندگی مطالبات لایه‌های بالایی طبقه‌ی متوسط نیز، با توجه به توان سیاسی‌شان، بسیار ناتوان بوده‌اند.

در مورد متحدان طبقه کارگر، باید ابتدا از سایر مزد و حقوق‌بگیران و برخی از لایه‌های پایینی طبقه‌ی متوسط نام برد. اما در صورت گسترش گفتمان مترقی، گستره این اتحاد می‌تواند لایه‌های بالاتر طبقه متوسط و لایه‌های ناهمگون تهیدستان شهری را هم در بر بگیرد.

نکته‌ی پایانی آن که علاوه بر توجه به عوامل طبقاتی، برای تعیین متحدان بالقوه طبقه کارگر، باید به عوامل هویتی نیز توجه داشت. باید از نیروهایی که حامل هویت‌های سرکوب‌شده نیز هستند، به عنوان متحدان طبقه کارگر و فرودستان توجه داشت. به عنوان مثال، زنان جایگاه برجسته‌ای در تمامی مبارزات دموکراتیک دو دهه‌ی اخیر داشته‌اند. به همین ترتیب باید از اقوام و ملت‌ها هم یاد کرد.

صداقت: نکته دیگری که می‌خواستم بر آن تأکید کنم، اهمیت مبارزه فرهنگی است. می‌بینیم که بخشی از متحدان بالقوه طبقه کارگر، عملاً در خدمت بورژوازی هستند. چرا؟ چون تحت تأثیر بمباران تبلیغاتی جریان مسلط رسانه‌ای و پروپاگاندا سرمایه‌داری قرار دارند. به عبارت دیگر، به این متحدان، مسیر دستیابی به منافع خود را، وارونه نشان داده‌اند. نتیجه این شده است که طبقه متوسط - و حتی بخش‌هایی از طبقه کارگر - در مقاطعی از گزینه‌هایی پشتیبانی کرده‌اند که به زیان منافع خودشان بوده است. این، نشان‌دهنده ضرورت تلاش بیشتر گرایش‌های فکری چپ برای ترویج گفتمان‌های ترقی‌خواهانه است.